اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که عرض شد راجع به آشنايي با تحليل رجالی و تحليل فهرستی عرض کرديم قبل از ورود در بحث که انشاءالله اميدواريم بتوانيم با طول و تفصيلش هم به سر انجام برسد، بحثی را به عنوان مقدمه مطرح کرديم، مقدمه بحث و در اين مقدمه دو سه تا مطلب بود يکی تعريف اجمالی فهرستی و رجالی بود يکی هم اين­که ما با تعريفات افراد از خبر صحيح يا خبر معتبر می­دهند می­توانيم بفهميم که مبنای فهرستی دارند يا مبنای رجالی اين توضيح گذشت.

مقدمه بعدی اين بود که ما يک مقدار از عباراتی را که اصحاب فعلاً آوردند يعنی آوردند فعلاً به عنوان موجز برای اينکه اين زير بناها روشن بشود عده­ای از آن عبارات را تحليل کرديم حالا نمی­دانم اين ذيل مقدمه دوم بود يا مقدمه سوم چون فاصله زمانی شد، عرض کنم که در اين جهت يکی از عباراتی که محل کلام است عباراتی است که مرحوم شيخ طوسی در عده دارد مرحوم شيخ طوسی در عده در بحث حجيت خبر مطالبی را گفته که می­تواند يک مقدار برای ما راهگشا باشد اولاً هدف ما خواند کامل عبارات ايشان يا مبانی ايشان يا توضيح مبانی ايشان نيست اگر خداوند توفيقی داد چون بايد يک بحثی هم از حجيت خبر بکنيم در بخش اصولش مثلاً متعرض بشويم آن وقت کلمات شيخ طوسی حالا بعض کلمات ديگر هم شايد اضافه بشود و بررسی بشود الآن هدف ما بيشتر نکته اين است که از عبارات شيخ طوسی آيا ما می­توانيم در بياوريم که مثلاً بين شيعه يک ارتکازی بوده حالا اين ارتکاز يا در جانب رجالی يا در جانب فهرستی، مثلاً ما به اين مناسبت مقدمه اين بود حالا يادم آمد، به اين مناسبت فرض کنيد ديديم که مرحوم ابن شهرآشوب نقل می­کند از شيخ مفيد که شيعه از زمان اميرالمؤمنين تا زمان امام عسکری چهارتا اصل را تأليف کرده که به اصول اربعه مأه معروف در عبارت غير از اين عبارت از زمان امام صادق است اگر اين عبارت درست باشد اين عبارت صحيح باشد طبق اين عبارت مرحوم ابن شهرآشوب ارتکاز شيعه رو مباحث فهرستی بوده چون اصول و مصنفات از ضوابط فهرستی اند نه رجالی و اين معنايش اين است که از قرن اول از زمان اميرالمؤمنين ارتکاز شيعه در طرف فهرستی بوده يا اگر آن عبارت ديگر که از زمان امام صادق اصول درست شده معلوم می­شود ارتکاز شيعه از قرن دوم نه قرن اول روی جهات فهرستی بوده آن وقت ما الآن عبارت شيخ طوسی را می­خواهيم بخوانيم از شيخ طوسی اجمالاً اين طور معلوم می­شود که شيعه يا عمل می­کرده به روايات افرادی که امامی بودند يا اگر در مذهب نبودند به خاطر وثاقت اين نکته اساسی اين است به خاطر وثاقت و اين مطلب به شيخ طوسی در يک مجموعه از افراد نسبت داده شده يک به اصطلاح تقريباً آن­جای که ما می­دانيم اولين شخص مرحوم محقق حلی در رساله عزيه رساله­ای دارد به نام عزيه در آنجا ايشان نسبت داده به شيخ طوسی که سر عمل اصحاب به روايات مخالفين کسانی که شيعه نبودند يا از فرق باطله شيعه بودند به خاطر وثاقت است اين نکته، اگر بحث سر وثاقت باشد يعنی رجالی، اگر بحث سر اصول باشد يعنی فهرستی ما می­خواستيم اين نکته را يک مقداری توضيح بدهيم که يعنی نکته اساسی اين است و هدف اساسی از بحث هم باز فقط اين نکته رجالی و فهرستی نيست چون ما الآن يک بحثی داريم که فرض کنيم در قرن اول تا قرن دوم زمان امام صادق اين کتب شيعه عمده کتب شيعه تأليف شده از قرن دوم از ميانه قرن دوم که صدو و پنجا که مثلاً صد و چهل و پنچ بغداد ديگر رسماً افتتاج شد و رفتند مردم بغداد تا حدود سه صد و ده و اين­ها اين مکتب اول بغداد است اين را هم بايد توضيح بدهيم خصائص اين مکتب اول بغداد را از سال حدود دويست که عده­ای از شيعه به قم آمدند مخصوصاً اشاعره در قم قوی شدند مکتب قم را تا حدود سال چهار صد از سه صد و مثلاً بيست و پنج بيست و بيست و پنج با ورود کلينی به بغداد مکتب دوم بغداد است تا چهار صد و پنجا که خروج شيخ از بغداد و توجه ايشان به نجف است،

س: ورود کلينی هم به بغداد تأثيری دارد در مکتب

ج: چون کلينی که آمد کتاب کافی در بغداد رواج پيدا کرد در قم خيلی رواج نداشت اين­ها را بايد توضيح بدهم الآن چون هدف ما اين نيست هدف ما دنبال آن ارتکاز است که آيا ارتکاز شيعه اين طور که مثلاً ابن شهرآشوب از مرحوم شيخ مفيد نقل می­کند که از زمان اميرالمؤمنين تا زمان امام عسکری اصول اربعه مأه مطرح شد اگر تعبير اصول اربعه مأه باشد، ارتکاز شيعه روی فهرست است اگر نه به خاطر وثاقت باشد که مرحوم شيخ می­فرمايد حتی به فرق باطله شيعه عمل شده به خاطر وثاقت بوده البته عبارت شيخ را می­خوانيم که معلوم بشود واقعاً مراد شيخ همين معناست يا نه؟ ليکن اين معنی که شيخ گرفته به عنوان وثاقت اين در کلمات محقق حلی در يک مجموعه رسائل از محقق چاپ شده،

س:

10: 6

چاپ شده

ج: بلی همين عزيه هم چاپ شده، رساله عزيه ايشان چاپ شده که شيخ آنجا لفظ سکونی را بياورين که شيخ طوسی گفته چون اين­ها ثقه هستند اصحاب عملت بروايات سکونی اين را می­خواهيم يعنی به عبارت ديگر اجمال مطلب مطالب رجالی از زمان شيخ تدريجاً در ارتکاز شيعه وارد شده از سال چهار صد و پنجا اين را نمی­شود انکار کرد از سال چهار صد و بيست، چهارصد و ده که شيخ آمده شيخ در ارتکاز شيعه در مباحث رجالی دست داشته خودش هم رجال نوشتند به خلاف مشاهير بغداد که رجال بغدادی يعنی به اصطلاح متعارف علمای بوده، ابن عقده در کوفه بوده حميد ابن زياد در کربلا بوده نينوا بوده و اين­ها مثلاً شيعه اثنی عشری نبودند امامی نبودند يکی زيدی بوده يکی هم واقفی بوده ليکن اتجاه کلی از قرن پنجم از اوائل قرن پنجم انصافاً مباحث رجالی جا باز می­کند يعنی رو وثاقت کار می­کنند و از عبارت شيخ اين طور استظهار می­شود که اين از قرن دوم بوده تمام اين همت ما اين است اين را بعد می­خواهيم ضيح کافی آيا واقعاً از قرن دوم شيعه به خاطر مسأله وثاقت به اخبار مثلاً خود شيعه يا به اخبار اهل سنت يا واقفی­ها فتحی­ها عمل کردند از ظاهر عبارت شيخ ما امشب دنبال اين، چون عرض کردم خودم تحليل بحث و اين­ها مفصل است الآن فقط دنبال اين ارتکاز هستيم بدون شک از قرن پنجم از زمان شيخ که عظمت شيخ هم اقتضا می­کرد بحث­های رجالی جا باز می­کند نه به معنای اين­که معيار رجالی بشود لا اقل به اين معيار که مثلاً گفتند راوی اين روايت ضعيف است ليکن اصحاب عمل کردند همين­که بيايد بحث رجالی غير از اين­که بگويند امامی است يا امامی نيست؟ اصلاً همين­که بيايند بگويند ثقه بوده يا ثقه نبوده يا ضعيف است يا ضعفّه که، اين بحث اين بحث اين جهت و بلا شک از زمان علامه قطعاً در وجدان شيعه راه افتاده از قرن هشتم راه افتاده عرض کردم نکته­اش خوب دقت کنيد نمی­خواهم بگويم کسانی که بعد از علامه آمدند تا زمان ما همان مبانی رجالی را قبول کردند خبر صحيح را قبول کردند، خبر ضعيف را رد کردند نه مراد من اين است اگر هم خبری را قبول کردند گفتند اين ضعيف است ببينيد ريشه صحبت صحبت رجالی است ليکن اصحاب عمل کردند يا صحيح است، ليکن اصحاب عمل نکردند و به عکس آنچه که مرحوم شيخ قدس الله نفسه می­­فرمايد که ايشان می­گويد وثاقت تصادفاً علامه به خبر موثق هم عمل نمی­کند اگر حالا آقای خويي بعدها به خبر موثق مثلاً عمل می­کنند علامه صاحب مدارک اينها اصلاً به خبر موثق عمل نمی­­کردند سنی باشد واقفی باشد ثقه هم باشد نمی­خواهم بگويم که دقيقاً آنچه را که مرحوم شيخ گفت مثلا، من هدفم اين است که آيا از همان قرن دوم که علمای ما نوشتند و اصحاب شروع کردند تدوين چه حالا در بصره در درجه اول در کوفه نظرشان رو وثاقت بود اگر حديث سکونی را قبول کردند چون ثقه بود اين طور که مرحوم محقق نسبت داده البته عرض کردم بعدها يعنی بعد به آنی که من ديدم اولين نفر مرحوم آقای تستری در اين قاموس ايشان نوشته عبارت شيخ در عده دلالت بر اين مطلب نمی­کند که چون سکونی بوده ازش، اين مناقشه شده ليکن ظاهراً ايشان يا گفته مثلاً من که مراجعه کردم اولين کسی که اين عبارت را فهميده محقق است در رساله عزيه ايشان اين مطلب را فهميده درست هم هست اين مطلب را فهميده ليکن حق با آقای تستری است عبارت شيخ دلالت بر اين معنی ندارد و اصولاً اشکال چيز ديگری دارد حالا من نمی­خواهم الآن وارد بحث، من الآن در اين مقدمه دنبال آن محيط عام آن جو عام آن ارتکازات دنبال ارتکاز، آيا واقعاً از زمان اميرالمؤمنين شيعه رو اصول حساب کرد يا رو وثاقت راوی حساب کرد؟ اگر رو اصول حساب کرد می­شود فهرستی اگر رو راوی حساب کرد می­شود رجالی يک عبارات شيخ مشعر به اين است که رو وثاقت و البته در باره سکونی عبارتش جور ديگری است چون امشب لا اقل به اندازه خواندن می­خوانم و اين انصافاً يکی از نکات لطيفی است که در کتاب قاموس آمده که عبارت شيخ دلالت بر اين معنی ندارد و اصحاب درست نفهميدند نمی­دانم قاموس را بياوريد خود عزيه را هم بياوريد،

س: بفرماييد، تستری به اصطلاح معنی هم می­کند که مقصود شيخ چه بود يا فقط اشکال می­کند؟

ج: نه اشکال می­کند درست نمی­تواند شرح بدهد، بلی بفرماييد

س: عزيه را بفرماييد

س: بلی الرسائل التسع راجع به رساله اولی عن مسائل العزيه المسأله الاولی

ج: يا من نشناختم ظاهراً اولش هم نوشته نشناختم يا عزالدين عزالدوله يک کسی اين جوری بايد، يک چيزی بايد اين جوری باشد ديگر عزالسلطان عزالدوله، به نظرم،

س: بين الامير الکبير عزالدين عبدالعزيز اعزّ الله اوليائه

ج: به نظرم در حاشيه نوشته لم يعرف يک چيزی به ذهنم می­آيد

س: در اين چاپ که آقای استادی انجام دادند گفتند يک رساله­ای در مورد

40: 11

محقق نوشتيم آن­جا توضيح داديم اين آقا که است؟

ج: اين جور من ديدم راست است، علی ای حال فعلاً من خودم من هم اطلاع ندارم که اين اميرکبير عزالدين بلی شروع مسأله اين است: المعانی النجسان اذا لم يتغيرا بالنجاسه، اين مسأله­ای بعد

ج: بعد ايشان البته، در جاي ديگر هم می­گويد فقط يکبار نيست،

س: بلی طبعاً اين باری که با روايت سکونی در همين مسأله برخورد می­کند، ايشان می­گويد قلوا يلزم الطهارة الماء

20: 12

و هوی منفی بقوله عليه­السلام الماء يطهر و لا حالا يُطهر يا يَطهر قلنا،

ج: خودش دارد ضبط اين در کافی هم آمده اين حديث در کافی هم است، احتمالاً اين جور خوانده بشود، الماء يُطهِر و لايُطَهَر حالا اختلاف کردند در قرائت اين،

س: قلنا الرواية ضعيفة و ان الراويه لها السکونی و هو عامی ولو صحت روايته لکانت منافية لمسائل کثيره اتفق عليها فيجب اطراحها او تخصيصها اين بار اولی است که محقق در همين رساله،

س: اسم سکونی را برده

س: بعد يک چند صفحه جلوتر ايشان فرمودند قولوا الرواية، شايد هم همان قول را دارند نقل می­کند

ج: نه شايد اين در آن رساله عزيه متن بوده ايشان دارد جواب می­دهد قوله،

س: قوله اقول است

ج: بلی همين شايد آن در سؤالش يعنی در سؤالش بوده که روايت ضعيف است چطور شما مثلاً جواب دادين بلی،

س: اين­جا اقول که اين جور گفتند ولی در اقول بعد جور ديگر، می­گويند که قولوا الرواية مستندة الی السکونی و هم عامی قلنا هو و ان کان عامی فهو من ثقات الروات

ج: اين ببينيد دقت کنيد،

س: و قال شيخنا ابوجعفر رحمه الله فی مواضع من کتبه که اينجا استادی حاشيه زده گفتند ايشان فرمودند کتبه ما فقط همان که در عده است را پيدا کرديم همان يکجا در کتاب ديگری پيدا نکرديم، ان امامية مجمعة علی العمل بمايرويه السکونی و عمار و من ماثلهما من الثقات و لم يقدح فی مذهبه فی الرواية مع اشتهار الصدق و کتب جماعتنا مملوة من الفتاوی المستند الی

ج: اين عبارت به نظر من اساس اين شد که تا زمان ما همه تصور کردند شيخ ابوجعفر رحمه الله يعنی شيخ طوسی سکونی را توثيق کرد گفته ثقة، ثقات اصحابنا و آقای تستری نوشته نه شيخ اين طور نگفته حالا می­خواهي عبارت قاموس را هم بياورين، تستری را بياورين اگر قاموس داشته باشيد جلد يک،

س: بلی دارم الآن می­آورم، در ذيل

س: قاموس در مقدماتش آورده يا ذيل سکونی

ج: به نظرم در مقدمات دارد در ذهنم اين طور است خيلی وقت پيش ديدم ايشان، البته قاموس انصافاً يک نکات بسيار بديعی دارد اخيراً ديدم فاضل معاصر ما همين که ابوغالب تحقيق فرمودند اگر اسم

س: بلی بلی،

49: 14

ج: ايشان فرمودند آقا عزيز رحمت­الله عليه که مرحوم آقا سيدابوتراب خوانساری معروف بود در رجال خيلی فوق العاده ايشان يک فوائد رجاليه داشته که چاپ نشده چهل و پنج فايده رجالی است بعدها صاحب قاموس آن را گرفته در قاموس آورده،

س: نه معلوم نيست اصلاً ديده باشد، صاحب قاموس

ج: ايشان نقل می­­کند از آن آقا هردو ثقه اند آن­که من هردو رفيق ما هستند هردو را کاملاً می­شناسيم ليکن جلالت شأن آقای شيخ محمدتقی هم اجل است از اين­که اين مطلب را از کسی نقل بکند و نسبت ندهد در هيچ­جا نسبت نمی­دهد و انصافاً هم در قاموس در بعض بحث­ها خيلی فوق العاده هم قاموس از اين جهت يک نواخت نيست انصافاً در بعض جهات خيلی، مثلاً فرض کنيد اسماعيل ابن جابر خيلی قشنگ وارد شده احتمالاً شايد اين مطلب خيلی دور از آبادی نباشد احتمالاً به هر حال اين آقای چيز چاپ کرده اين مطلب را البته واقعاً هم خوب نبود چاپ می­شد ليکن به هر حال چون چاپ کرده،

س: حساب شده اين

50: 15

ج: يکی از اين رسائل کتابهای که اخيراً نوشته به نظرم در يوميات مال سيدصادق بحرالعلوم آن­جا در اوائلش در يوميات نوشته حدثنی صديقنا العزيز آقای سيدعبدالعزيز طباطبايي که فوائد رجالی مرحوم آقای سيدابوتراب خوانساری چهل و پنج فايده بوده در اختيار ايشان بوده نسخه خطی و آن را در کتاب قاموس پخش کرده به اصطلاح،

س: خب اين تأليفات حاج سيدابوتراب معلوم است

ج: بلی

س: اين عبارتی که فرمودين مقدمه قاموس فوائد الفصل الثالث عشر، جلد يک صفحه 20، شما فرموديد صفحه گفته بشود، ان الشيخ فی العده عد جمع من ثقات العامه و الناوسيه و الواقفيه و الفتحيه و اشترط فی جواز العمل بروايتهم امرين: احدهما عدم وجود المعارض لخبرهم الثانی عدم اعراض الطائفه عن مضمون ما رووه بالافتاء بخلافه و نقل ان الطائفة عملت باخبارهم الجامعة لامرين فتوهم المحقق و من بعده

ج: مَن بعده

س: العلامه انه نقل اجماع الطائفه

ج: و مِن بعده العلامه نه مَن بعده،

س: بلی عرض کردم

ج: ليکن اساس مال محقق است اين اشتباه اصل اين است اشتباه مال محقق است

س: انه نقل اجماع الطائفه علی العمل برواياته کنقل الکشی اجماعهم علی العمل برواية ستة من اصحاب الباقر عليه­السلام و ستة من اصحاب الصادق عليه­السلام

ج: اين­جا عمل ندارد که روايت کشی ندارد،

37: 17

تصحيح مايصح عن هولاء کجا عمل دارد

س: فستة من اصحاب الکاظم عليه­السلام

س: اين اصحاب اجماع دارد

ج: اصحاب اجماع که تأييد شده، در بعضياش تصديق است دوتاش تصحيح تصحيح مايصح عن هولاء حالا اين­ها هم چون بحث­های مفصلی دارد انشاءالله آن­جا متعرض می­شويم بفرماييد

س: مع انه انما نقل اجماعهم عن الاماميه الذين نقلوهم الکشی و اما اولئک العامه

ج: اماميت­شان که مسلم است

س: نه ايشان احتمالاً دارند می­گويند که شيخ که مثل عبارت کشی اجماع بر عمل به روايت اين­ها را آورده اين­ها هم مورد اجماع بوده نه بعدی­ها اين جوری عبارتش را دوباره بخوانم قد توهم محقق و من بعده العلامه انه نقل اجماع الطائفه علی العمل برواياتهم کنقل الکشی اجماعهم علی العمل برواية فلان وفلان مع انه انما نقل اجماعه علی الامامية الذين نقلهم الکشی،

ج: اماميت­شان که مسلم است که،

س: نه می­گويد اجماعش را بر عمل به اين امامی­ها را نقل کرده و اما اولئک العامه و الناوسيه و الفتحيه و الواقفيه فانما دعت اجماع علی العمل، علی جواز العمل بروايتهم فی ما لم يکن لها معارض من رواية اماميه، و اعراض عنهم من علمائهم،

س: لم يکن اعراضاً

ج: اعراض اسم کان است،

س: بلی بلی

س: و هو فی معنی ان الخبر الموثق باصطلاح المتأخرين انما يکون حجة اذا کان حاوياً لشرطين و هو ان اقول لک عبارته حتی يتبين لک الحقيقة،

ج: مي­آورد عبارتش را

س: بلی اين­­جا عبارت را می­آورد بعد چندتا عبارت را آورده حالا می­خواهيد همه­اش خوانده بشود می­خواهيد عبارت خوانده بشود بعد،

ج: نه بعد اولش سر مطلب

س: و ان لم يکن هناک من الفرقة المحقه خبر يوافق ذلک و لايخالفه و لايعرف لهم قول،

ج: خب باشد اين را ردش بکن اين چون بعد خودم می­خواهم بخوانم

س: قال فاذا کان الراوی من فرق الشيعه مثل الفتحيه و الواقفيه و غيرهم نزل فيمايروی فان کان

: 20

او خبر آخر من جهة

ج: الی آخره اين هم باشد بعد

س: اين هم چيز بعد اين عبارت را تا آن­جايي آورده که تهش اين جوری است،

ج: لاجل ذلک،

س: لاجل ذلک

ج: عملت الطائفه برواية

س: و لاجل ما قلنا عملت الطائفه باخبار الفتحيه و فلان وفلان،

ج: ناوسيه نديدم در عبارت شيخ ناوسيه دارد ايشان، صاحب قاموس

س: ناوسيه دارد چرا

ج: ای،

س: بلی عده،

ج: عده دارد،

س: و فنوا فضال و فلان و فلان و غيرهم فيمالم يکن عندهم فيه خلاف بعد ايشان مرحوم

ج: تستری

س: قاموس صاحب قاموس ثم ان کشی عدّ عبدالله ابن بکير من اصحاب اجماع و الشيخ کما رأيت لم يفرق بينه و بين

42: 20

فتحيه و اما عده منهم عثمان ابن عيسی و ابان ابن عثمان فالاول و ان کان واقفياً الا ان الظاهر رجوعه اخيراً لروايته توبته و الثانی ناوسيته فی کلمه من الکشی غير محققه، و کيف کان و الترجيح فی ابن بکير و نظرائه لقول الشيخ فانه کان فقيهاً محدثاً و قال ماقال محققاً و عن دراية و عن کشی فاستند الی شيخ العياشی و العياشی استند الی استاذه ابن فضال فتحی، اين کل بحث،

ج: نه اين­که دارد که اَين هذا من توثيق هولاء همچو عبارتی

س: اين کل عبارت اين است

ج: باز مال اسماعيل ابن ابی زياد را بياور در همين قاموس خود سکونی،

س: بلی اسماعيل ابن ابی زياد

ج: خيلی خود ايشان هم خراب کرده عبارت بايد توضيح بدهد، هم محقق خراب کرده هم ايشان بعد خراب­تر کرده توجيه نشده مطلب،

س: اسماعيل می­رود جلد

ج: دو،

س: بلی چون اين­­جا اسحاق است ديگر بعدش

ج: اسماعيل ابن ابی زياد، چون اسماعيل ابن مسلم هم هست اسمش اما ابی زياد قبلش است البته آقای خويي بعد از اسماعيل جايي که همزه است، آقای تستری روی ز حساب می­کند ابی را می­اندازد اسماعيل ابن ابی، آقای خويي عنوان ابی زياد می­گيرد،

س: اين­جا ايشان اين­جا معلومه ابی زياد اشاره می­کند

ج: بلی روی حرف همزه است؟

س: بلی بلی،

ج: خيلی خوب بعض جاها ديدند نه می­­رود رو حرف بعدش بعدش هم ايشان چيز می­کند غالباً تبع چيز است؟

س: تنقيح المقال

ج: تنقيح است، مامقامی

س: جلد دو صفحه 20 شماره 775 اسماعيل ابن ابی زياد قاموس الرجال

ج: بعد اقول داشت حالا کلمات مامقانی باشد قال

س: بلی کوتاه است مامقانی، بعد يقول و عده البرقی فی اصحاب الصادق عليه­السلام

ج: هيچی اين­ها را ردش کن

س: ثم ان المصنف طول فيه بلاطائل و خلف و خبط اثبات الاماميه و وثاقته

ج: خبّط خبط، خلط و خبط و ملخص القول فيه ان الرجل ضعفه الفقيه فقال فی ميراث مجوسه لا افتی بماينفرد السکونی بروايته و صرح الشيخ فی العدة بعاميته بعد کلاش شيخ را می­آورد کامل بعد می­گويند نقلنا کلام الشيخ بطوله لان المحقق توهم ان کلامه هذا دال علی ان الاماميه مجمعون علی العمل بروايته مع انه کماتری عن ذلک بمراحل

ج: اين­جا گفتم که حمله می­کند که اصلاً

س: کيف و هو دال علی ان خبره اذا کان مخالفاً لخبر اماميه او فتوی اماميه وجب طرحه و ان مايجوز العمل به فيما لم يکن لهم خبر علی خلافه و لا شهرة علی خلافه و مماذکرنا يظهر لک ما نقضهم و ابرامهم ان الدعوی الشيخ الاجماع هل يقتضی موثقيته ام لا؟ کسقوط قولهم بان قول الصدوق معارض بنقل الشيخ الاجماع فان کلام الصدوق و الشيخ کما تری متفقين في ثبوت خبره فيمن انفرد به، و عارض خبره خبر الاماميه،

ج: البته من انفرد به لازم نيست که معارض باشد ممکن معارض ندارد و انفراد هم باشد،

س: و من الغريب ان اين جوری خب تعاقبش تند تند خوانده

ج: چه کار کنيم ديگر معروف

س: بلی

ج: معروف است ايشان،

س: بلی معروف است به اين جهت

ج: بلی آقا تستری معروف است، ديگر چون معلومه چون معروفه ديگر اشکال ندارد ديگر بلی بلی

س: و من الغريب ان المصنف رد معارضته قول الصدوق بنقل اجماع الشيخ بان کلام الصدوق لا دلاله فيه علی جرح، فهل الجرح احمر او اخضر او له قلب او ظلم

ج:

12: 25

ضبط می­شود آقای خويي می­­فرمودند يک سيدی من ديده بودمش مال همان جنوب خراسان سيد خوبی شوخ هم بود آقای خويي می­فرمودند که اوائلی که آقای خويي درس می­دادند پدرم می­گفت، در آن مقبره مرحوم

22: 25

هنوز اين مسجد نبود، خب مقبره­ای بود آن محل خب پور می­شد، گفت يک شب اين آمد درس و بعد يک دفعه گفت سيدنا هذا يلزم منه التناقض حالا کسی هم اشکال نمی­کرد

س: بلی وسط درس

ج: سر درس آقای فرمودند خيلی خوب حالا وجه تناقضش را بفرماييد گفت اين هم کلش را انداخت گفت هذا منه التناقض و التناقض لا شاخ له و لا دم، يک دم گفت يک دم می­گفت اصلاً مجلس را بهم می­ريخت حالا اين شاخ و دم دارد به عربی گفته، گفت و التناقض آقای خويي پدرم می­­گفت اصلاً وضعش دور دوم آقای خويي اصولش، وضع مجلس را بهم ريخت مجلس درس را و لا شاخ له و لا دم يک دم محکمی گفت حالا ايشان هم فقط عربی کرده،

س: الا ان الاساس اذا کان اصله وجّا يزيد فروعه اعوجاجاً

ج: بلی خوب نبود نه انصافاً و خود ايشان هم تحليل نکرد حالا من توضيحاتش را عرض می­کنم خودش ايشان هم تحليل نکرده

س: ايشان می­گويد اشکال يک نکته ديگر پيش آمده آن هم سکوت رجال نجاشی و فهرست و رجال شيخ و فهرست و فهرست نجاشی که ايشان می­­گويد اين سکوت نکته­ای ندارد اصل بر سکوت است

ج: الی آخره، عرض کنم که حالا ما

س: اولاً

47: 26

ج: بلی واضح است آبی بودنش گفته شده که شيعه است

س: قبر حبوبی دست­شان بود اول

ج: بلی مقبره،

س: الآن آن­جا بسته است اين سال­های

ج: بلی چرا، می­فرمودند ايشان يک دوره دوم يا سوم دوره می­­رفتند دوره آقای خويي را

س: خيلی بزرگ نيست يک سی، چهل نفر

ج: بلی همان درس ايشان آنجا بود و باز پدر من می­فرمود يک شب ما بوديم پدر آقای خويي حاج سيدعلی اکبر آمد درس فرمودند من آن شب آنجا بودم آمد درس پسرشان آقای خويي می­گفت آقای خويي تا چشمش به پدر افتاد گفت قد حضر مجلس سماعة الوالد آمد از منبر پايين به احترام پدر درس را ترک کرد يا شرف الوالد المجلس همچون تعبيری پدر گفتند من آن شب هم بودم که آقای حاج سيدعلی اکبر پدر ايشان در آن جلسه درس حاضر شدند رضوان الله عليهم اجمعين، آقا برگرديم به بحث­مان.

الآن هدف من در اين بحث مقدمه دنبال يک نکته ديگری هستيم اصلاً ما عرض کرديم اجمالاً از زمان شيخ در ارتکاز شيعه بحث­های رجالی وارد شد حالا به آن دقت نبود وارد شد، از زمان علامه اين بحث­های رجالی خيلی ديگر عمق پيدا کرد حتی مرحوم الآن ملاحظه می­فرمايد بعضی از نکاتی را که محقق فرمودند نکات رجالی است اما ديگر از زمان علامه تا زمان ما خيلی عمق پيدا کرد چه حالا به رجال عمل کرد يا نکرد اما معروف شد صحيحة فلان، موثقه فلان حسنة فلان اين استاندارد علم شد يعنی پيش ما رسماً اين راه افتاد حسنه و صحيحه و موثقه حالا بحث سر اين است که آيا واقعاً از قرن دوم يا قرن اول مثلاً آيا واقعاً در ارتکاز شيعه اين بحث­های رجالی وثاقت يا چيزی شبيه بحثهای فهرستی آيا می­توانيم اثبات کنيم يا نه؟ بر اين مطلب اولاً يک نکته­ای را من عرض کنم چون يک محيط عام بايد تصوير بشود در دنيای اسلام در قرن اول چون قرن فقهاست که عرض کردم در قرن اول اصولاً مباحث رجالی مطرح نيست اصلاً در قرن اول کلاً مطرح نيست يعنی کسانی که در قرن اول مطرح اند بيشتر به عنوان فقيه مطرح اند نه به عنوان محدث و راوی به عنوان فقيه و چون شأن فقات و جلالت شأن داشتند ديگر نمی­آمدند در حديث ايشان نق بزنند که اين­جا مثلاً ضعيف است يا مرسل است؟ يا اين شناخته شد يا اين حديث را از کجا آورد اصولاً جلالت شأنشان مثلاً فرض کنيد امام باقر اگر مطلبی می­فرمودند ديگر نمی­­آمدند بگويند سندش درست است يا نه؟ بحثی که در آن زمان مطرح می­شد بحث تفريح بود شبيه بحث قياس بحث استنتاج بود بحث استنباط بود بحث اين بود که آيا اين مطلب از اين در می­آيد يا از اين در نمی­آيد بحث ديگری هم که آنجا خيلی مطرح شد چون مخصوصاً نسبت به آن اولی و دومی و مخصوصاً اولی و دومی بالخصوص دومی خيلی نظر داشتند خيلی از مطالب در حقيقت فقه دومی بود مخصوصاً در مدينه فقه او و پسرش عبدالله ابن عمر خيلی رواج داشت يعنی بيشتر بحث­ها اين شد و آنچه که ممکن بود يک مطلبی را ايشان به عنوان يک حکم موقت گفته باشد اين را به عنوان سنت گرفتند يعنی طبق بحث­­ها اين طوری بود يا در مسأله روايت نبود در مسأله آيه قرآن نبود اين­ها استنتاج کردند استنباط کردند روی اين استنباط­ها بحث می­کردند بحث بيشتر فقاهتی بود تا روايتی در قرن اول اين طور بود و در قرن دوم تا اوائش هم همين طور بود ديگر از سال­های صد و سی و چهل البته دقيقاً ما الآن تاريخش را نداريم، توسط مثل شعبه اول می­گويند اول من فتش عن الرجال بالعراق شعبة ابن الحجاج که اهل بصره بود اين زمان امام صادق وفاتش صد و شصت است زمان موسی ابن جعفر است ايشان شروع کرد به تفتيش اين اوائل بحثهای رجالی است يعنی از سال­­های صد و سی و صد و چهل بحث­های رجالی شروع شد و الا نظر اصلاً مثلاً فرض کنيم مالک که فقيه مدينه است کتابش هم موطأ کتاب معروفی بود می­گويند حتی منصور دوانيقی بهش گفت که ما اين کتاب را بنويسيم به کعبه آويزان کنيم که همه مسلمان­ها بهش عمل بکنند کتاب موطأ مالک را که مالک می­گويند قبول نکرد مالک مثلاً فرض کنيم در بحث زمين است کجاست، يک مطلبی را از عمر نقل می­کند که يک کسی زمينی داشت پهلويش يک زمين ديگری يک نفری هم اين ورش زمين داشت هم آور به اين آقا گفت بابا من می­­خواهم آب را از زمين خودم بيايم رد کنم از زمين تو برسانم به آن زمين بعدی اين گفت نه ملک من است اجازه نمی­دهم اين گفت خب برای تو ضرر ندارد آب از زمين تو رد می­شود تازه برای زمين تو هم نافع است ديگر در وسط قرار می­کرد قبول نمی­­کرد بعد اين قصه را به عمر گفت عمر گفت نه بايد حتماً آب کشيده بشود حتی در يکش دارد لآمرنّ الماء ولو علی بطنک، ولو در شکمت هم شده اين آب را بايد از روی زمين رد بکنيم اين را نقل می­کند بعد می­گويد همان شخص راوی می­گويد و قال رسول­الله لا ضرر و لاضرار دقت می­کنيد،

س: يعنی ايراد می­­گيرد

ج: يعنی ببينيد می­خواهد بگويد که در حقيقت عمر اين­جا عمل به لاضرر کرده اين الآن ضرر آن شخص است می­خواهد آب را از اين زمين بکشد به آن زمين، زمين تو در وسط است خب ضرری برای تو ندارد بگذار آب از زمين تو رد بشود به آن طرف برسد به آن قسمت دوم برسد ببينيد اين کتاب موطأ که کتاب معتبری است بعدها در قرن بعد از قرن سوم يک دفعه مناقشات رجالی يعنی ارتکاز اصلاً روی رجال و اين­ها نبود می­خواهم اين نکته را عرض کنم اين­که شروع کرد مثل شعبة ابن الحجاج بعدش يحيي ابن سعيد انصاری ديگران که حالا انشاءالله بايد اين را جداگانه عرض بکنم کسانی که اوائل بحث اين بحث­­های توثيق که شروع شد ديگر يواش يواش در قرن سوم ديگر افتادند در رجال مثلاً آمدند گفتند اين مطلبی را که مالک از عمر نقل کرده درست است يک نفر هم يحيي ابن فلان مدنی اما همين شخص اين را از پيغمبر نقل می­کند گفتند اين جزء صحابه نيست اين مرسل است ببينيد يک مطلبی در موطأ مالک به عنوان فقيه مدينه آمده يک تکه­اش را قبول کردند چون گفتند ايشان عمر را درک کردند يک تکه­­اش را قبول کردند چون گفتند ايشان عمر را درک کرده يک تکه­اش که از رسول­الله است قبول نکردند اين در جو فقهی نبود می­­خواهم اين را عرض کنم در قرن اول نبود در قرن دوم هم در اوائل نبود مثلاً امام باقر وقتی می­فرمايند قال رسول­الله فقيهی مثل امام باقر با آن جلالت شأن با حالت قبول می­کردند به عنوان فقيه، در قرن سوم که رسيد گفتند ابوجعفر عن النبی مرسل اين بحث­ها بعد شروع شد گفتند امام باقر لم يدرک رسول­­الله دقت کردين چه شد؟ می­خواهم يک مقدار شرح ما جری عليه اهل سنت را بگويم اين در آن زمان امام باقر نمی­گفتند اين مطلب را تصادفاً همين حديث لاضرر را اهل سنت دارند مخصوصاً آن قصه­ای چه است آن مردک؟ مغيرة ابن شعبه نه آن يکی ديگر،

س: آن عبارت مال شعبه را بخوانم

ج: باشد نه حالا الآن اصلاً آن کلاً بايد جداگانه بحث بکنيم آن عبارتی هست که پيغمبر، ثمرة ابن جندب يا جندُب جندُب هم گفته شد جندَب معروف است در آن­جا پيغمبر فرمودند که لاضرر و لاضرار يا آن انصاری که همسايه شد و آن باغ و آن درخت و اين حسابها اين را اهل سنت من چند سند برايش پيدا کردم نه يکی نه سند يعنی مصدر و مرسل هم هست اين را در ترجمه مغيره عده­ای از اهل سنت آورده اسانيد متعدد پيدا کردم متونش هم مختلف است آن­جا اشکال که می­کنند می­گويند ابوجعفر امام باقر عن النبی مرسل اين در می­خواهم اين را عرض کنم در قرن اول اين نبود، امام باقر اوائل قرن دوم شهادت­شان است صد و چهارده قرن دوم هم تا زمان ايشان، بلکه مثل موطأ مالک که صد و پنجا تأليفش هست موطأ مالک سال صد و پنجا هنوز اين بحث­­ها نبود بحث رجالی در حقيقت از زمان همين سال­­های صد و سی و صد و چهل شروع شد شعبه بعد ادامه پيدا کرد و انشاءالله عرض خواهم کرد چون علم رجال عمل اعتباری بود اين تابع موضوع معينی هم نبود تابع هدف معينی بود هدفش بررسی رجال روايت راويان سند بود مثلاً در قرن اول، قرن دوم که مطرح شد وثاقت را مطرح کرد بعد از پنجا شصت سال شافعی آمد گفت اگر خبر مرسل باشد قابل قبول نيست بعضی از اهل سنت نوشتند تا آن زمان تا سال دويست اصولاً علما خبر مرسل را قبول می­کردند اين ملتفت نشده علماء از فقهاء قبول می­­کردند نه از مطلق راوی يعنی اگر فقيه نقل می­­کرد رو آن حساب فقاهت قبول می­کردند شافعی آمد گفت نه خبر مرسل حجت نيست طبيعتاً مسأله چه شد؟ مسأله طبقات پيش آمد اين آن آقا را ديده آن آقا را نديده ملاقات باهم کردند اوائل قرن سوم اين مسأله مطرح شد که اگر آن آقا را ديده اصلاً از او چيزی شنيده نقل کرده ثابت است اين شرط بخاری آخر شرط بخاری است فرض کنيم بنده يک مطلبی را از آقای خويي نقل بکنم مشهور بين علمايشان و منهم مسلم مثلاً و ديگران اين­­ها می­­گويند همين­که معاصرت باشد کافی است، بخاری می­گويد اضافه بر معاصرت بايد از او نقل کرده باشد ثابت بشود که از او نقل کرده من از آقای بروجردی مطلبی نقل می­کنم بلی من فرض کن ده دوازده سال بودم آقای بروجردی فوت کردند معاصرت به اين معنی اما من از آقای بروجردی من چيزی نشنيدم دقت می­فرماييد آن­ها می­گفت ببينيد اين­ شرط­ها هی در حديث اضافه شد در سند اضافه شد شد صحيح علی شرط مسلم صحيح علی شرط بخاری يکی يکی اين­ها هی تدريجاً بهش اضافه شد بعد بحث اسماء مشتبه مبهمه اضافه شد بعد بحث تعارض جرحل و تعديل مطرح شد اين همين طور هی آمد جلو چون زياد شد،

س:

: 37

ج: ها! اين نکته را خوب دقت اما خيلی مطالب خيلی مطالب فرق می­کند و الآن من وارد بحث اهل سنت هم نمی­خواهم بشوم الآن وارد نشدم چون آن­ها يک نکات لطيفی دارد که بايد آن­­ها را تحليل علمی بکنيم انشاءالله تعالی الآن چون در مقدمات هستيم فراموش نکنيم وارد آن بحث­ها نشدم پس بنابراين در قرن اول ارتکاز رجالی نبود نه وثاقت نه طبقه نه مرسل اوائل قرن دوم هم نبود بيشتر جنبه فقاهت را نگاه می­کردند جلالت شأنش را نگاه می­کردند اين­که راويش که است؟ اصلاً ايشان از پيغمبر نقل می­کند نمی­کند، ببينيد موطأ مالک ورداشته اين را آورده، حالا خيلی لطيف هم هست اول قصه عمر را نقل می­کند بعد می­گويد و قال قال رسول­الله می­گويند مال عمرش درست مال قال رسول­الله درست نيست چون لم يدرک النبی به نظر به جلالت مالک درست می­شود اما بعدها لذا هم بخاری قبول نکرد اين حديث با اين­که در موطأ مالک آمده بخاری به اصطلاح قبول نکرد مسلم قبول نکرد قبول نکردند به اعتبار اين­که ايشان لم يدرک رسول­الله دقت می­فرماييد.

اگر اين مطالب الآن روشن شد پس جو عام الآن تقريباً دست ماست قرن اول قرن رجال نيست قرن بررسی رجالی نيست وثاقت، از عبارت شيخ در حقيقت در می­آيد که شيعه حالا آن عبارت مرحوم ابن شهرآشوب که از زمان اميرالمؤمنين قرن اول آنکه خيلی خواهيم گفت انشاءالله ثبوتش بسيار مشکل است شواهد مؤيدش نيست اما از قرن دوم بدون شک تدريجاً هم رسائلی مطرح شد من انشاءالله تعالی در ضمن يک بحث خاص کتاب­ها و رساله­های که نوه­های صحابه از جدشان نقل می­­کردند که مشهورترين آن­ها نوه عبدالله پس عمرو عاص است به نام صحيفه صادقه اخيراً جمع آوری کردند از آنها مشهورتر مسند زيد است که از لسان زيد از حضرت سجاد از پدرشان از اميرالمؤمنين از رسول­­الله، نوه عبادة ابن صامت است که حديث لاضرر در بعض از نسخ مسند احمد يا بر مستدرک پسرش در آن­جا اين حديث را آورده حدود نمی­دانم نوزده­تا بيست­تا من شماره گذاری کردم سنت قضی رسول­الله قضیی رسول­­الله اقضية النبی را در آن­­جا ايشان آورده اين­هم جزو مجموعه­های است که نوه­­های صحابه نقل کردند اين­­ها هرکدام تاريخ دارند انشاءالله ما بايد چون وارد بحث اما اين­ها همه به ذهن من می­آيد که بعد از قرن دوم اند يعنی احتمال می­دهم بعد از سال صد اند اين­ها به سال صد نمی­خورد همه­شان خود مثلاً فرض کنيم نوه عبدالله ابن عمر ظاهراً حالا اگر يا اواخر نود باشد به قرن دوم اشبه است اين­ها از قرن دوم شروع شده اما اين­که بحث رجالی را بخواهند در قرن اول و البته مشهورترين نوشته به يک معنايي در آن زمان رساله­ای بود که خود پيغمبر رساله­­های متعددی از پيغمبر نامه­های پيغمبر که به يمن نوشتند به ملوک، به آن افراد نوشتند خيلی اين­ها جمع شده الحمدلله موجود است و اگر يک فرصتی شد به مناسبت کيفيت جمع سنن النبی انشاءالله صحبت، جمع سنن النبی را به سال صد به عمر ابن عبدالعزيز نسبت می­دهند که دستور داد از اين­ها جمع بکنند يکی از نوشته­های که آن زمان مطرح بود يک سننی بود که خانمی است از انصار که همين دختر عموی همين عمرو ابن حزم می­شود به نام عمره بنت عبدالرحمن الانصاريه ايشان يک مقداری سنن پيغمبر را از زبان عايشه نوشته ايشان صحابه نيست جزو تابعين است و در بعض عبارات دارد که عمرو ابن عبدالعزيز گفت که از سنن عمره هم نقل بکنيد سنن عمره را اين­ها را بايد يک شرح مفصلی برای جداگانه برايش انشاءالله توضيح بدهم که يکی از منابع مهم جمع آوری سنن از اواخر قرن اول در حقيقت اين مجموعه اين نوشته­­هاست به اشکال مختلف که انشاءالله اين، نکته که الآن می­خواهيم ما الآن دنبالش هستيم آيا از عبارت شيخ در می­آيد که همين وثاقت که نکته رجالی باشد از قرن دوم در شيعه مطرح شده از اوائل قرن دوم در ميان اهل سنت بحث وثاقت مطرح شد اما تمام مباحث رجالی مطرح نشد هی تدريجاً تا اين يک شکل نهايي گرفت علم رجال حتی من غير شذوذ و لا علة که در تعريف صحيح اين نسبت دادند مثلاً به اواخر قرن سوم با اين­که بخاری صحيح نوشته دويست و هفتاد و خرده­­ای نسبت داند به کسانی ديگری نسبت دادند که انشاءالله تعالی متعرض اين نکات را در آن بحث دقيقی که راجع به مبانی حديث شناسی اهل سنت می­شود که مجبوريم در اين بحث وارد بشويم آن­جا انشاءالله اشاره خواهم کرد که چرا اين دو نکته را اضافه کردند چون آن­ها در تعريف حديث ما يرویه عدل ضابط عن مثله الی آخر الاسناد عدل ضابط اين می­شود رجالی چون شناختن اين که عدل هست ضابط هست می­شود رجالی که عرض کردم ليکن من غير شذوذ شذوذ می­­شود وجدانی اگر راويش منفرد باشد می­­شود شاذ اين وجدانی است اين نکته خاص ليکن و لا علة بيمار نباشد خود آن­ها هم اختلاف دارند که اين نکته اساسش چه است؟ اصلاً محل حتی در لفظش هم بعضی­ها می­گويند متعارف­شان می­گويند معلول، می­­گويند نه معلول نگوييد معلل بگوييم بعض گفتند نه معلل هم نگوييم معلّ بگوييم اصلاً در لفظ خود کلمه معلول هم اختلاف دارند که اصلاً اين چه جوری تلفظ بشود و چه جوری گفته بشود ما انشاءالله تعالی اين­ها را در محل خودش انشاءالله عرض می­کنيم توضيح می­دهيم آن بيشتر نکته حديث شناسی و درايتی است يعنی دراية الحديث آن معلول، بيشتر در ابحاث داريه است پس اين مجموعه­ای تعريف حديث صحيح يک مقدارش رجالی است عدل و ضابط­اش يک مقدارش وجدانی است يک مقدارش هم علم دراية الحديث است اين راجع به آن جو عام.

حالا بحث سر همين است که آيا از عبارت شيخ شيخ آيا واقعاً اين مطلبی هم که ايشان نقل کرد آيا شيخ نظرش اين بوده که شيعه نظرش به وثاقت بوده و حتی اگر نظرش به وثاقت باشد چون نظرش وثاقت بوده از اهل سنت و واقفی­ها و فتحی­ها هم نقل کردند به خاطر وثاقت از عامه هم نقل کردند به خاطر البته اين مبنای شيخ حالا من اجمالاً عرض می­کنم چون بنا نداريم الآن وارد کلام شيخ بشويم انصافاً خب ايشان می­خواهد بگويد نه مثلاً شيعه به روايت شيعه عمل می­­کرده ايشان طرحش اين است، به روايتی که امامی بوده، خب شما از عده­ای غير امامی هم نقل می­کنيد می­گويد نه اگر نقل کرديم به خاطر وثاقت يعنی مرحوم شيخ آمده اين جوری جواب بدهد که از مشکل فرار کند ليکن خب بدتر وقع فی مشکلة اخری يعنی می­گويند مثلاً تمام اهل سنتی که ثقه بوده همين چهار، پنج نفر اند، مثلاً اسماعيل ابن ابی زياد، سکونی و غياث ابن کلدوب تصافاً اسماعيل ابن ابی زياد سکونی و اسماعيل ابن مسلم سکونی اتفقت العامه اين­که کان کذاباً نه اين­که فقط ضعيف است يک نفر من هنوز نديدم در عامه او را توثيق، مثلاً لا اقل گفته لابأس به حالا اصلاً متهم به کذب است نه اين­که چون می­­دانيد در اصطلاح رجاليون شديدترين عنوان کذاب است و مرحوم نجاشی هم در بين علمای ما خيلی مؤدب است کم است اين تعبير را به کار می­برد اما اين تعبير در کلمات ابن غضائری خيلی زياد است مثلاً در ميان اهل سنت بخاری هم همين طور است شايد اصلاً کلمه کذاب به کار نمی­برد گفته شده شديدترين عبارتش ترکوه يعنی ولش کردند روايت نقل نمی­کند، گفته اين شديدترين، معروفه بخاری خيلی با ادب، در ميان علمای ما هم اگر مقايسه بکنيم بين کتاب نجاشی و ابن غضائری هر مقدام ابن غضائری تند است وضاع و کذاب فلان مرحوم نجاشی خيلی مؤدب است انصافاً مراعات ادب را زياد انجام می­دهد علی ای به هر حال آن وقت اين­ها طبيعتاً مرحوم شيخ خيال کردند با اين جواب اهل سنت ساکت می­شوند خب اين جواب که اين­­ها را ساکت نمی­کند اين در حقيقت بدتر می­­کند می­گويد ما اين همه اجلاء داريم ائمه شأن داريم شما می­گوييد از سنی نقل می­کنيد به خاطر وثاقت اين­ها اين همه روايت دارند چرا نقل نمی­کنيد آن وقت می­­رويد از سکونی نقل می­کنيد عمر ابن خالد واسطی از عمر ابن خالد ما کم نقل داريم، عمر ابن خالد راوی همين کتاب مسند زيد است حدود هزارتا روايت دارد کمتر ما از اين هزارتا در کتب ما چندتا هم در کافی آمده در تهذيب بيشتر آمده حدود سی تايش را ما نقل کرديم بعضياش هم الآن در مسند زيد نيست من مراجعه کردم نيست آن وقت عمر ابن خالد هم آن­ها متفق اند که کان کذاباً البته عمر ابن خالد را ما مثل آقای خويي هم توثيق کردند به خاطر ابن فضال در کشی آمده که ابن فضال گفته کان ثقة به خاطر عبارت ابن فضال در کتاب کشی ايشان توثيق شده،

س: احتمال ندارد شيعه يک توجهی به روايات­شان کرده باشند آن­ها عمداً گفته باشند کذاب

ج: نه بحث اين­­که احتمال چه است؟ بحث سر چه است آن بحث ديگری است بحث سر اين است که ما می­خواهيم ببينيم آيا شيخ واقعاً می­خواهد با اين مطلب می­خواهد يک ارتکاز بين طائفه درست کند،

س: بلی، دليلش چه است؟

ج: اين نکته اين است و اين ارتکاز مثلاً از زمان امام صادق است چون اين ارتکاز ابتداءً از زمان خود شيخ است نمی­شود انکار کرد و اين ارتکاز از زمان علامه خيلی قوی شده يعنی علی ای حال متعارف شده، می­گويند حسنه، صحيحه، موثقة، ضعيفة، بالاخره اصطلاحات را به کار بردند حالا ممکن است بگويند صحيحة ليکن لا نعمل بها، ضعيفة نعمل حالا بحث ديگری است، اما اين آمد يعنی

س: با کنايه تعبير

ج: ملتفت شديد چه می­خواهم بگويم، من دنبال الآن بحث علمی ما در اين­جا در اين مقدمه است آيا بعد خب ما اين را توضيح بيشتری بدهيم الآن می­خواهم اين نکته را روشن بکنيم واقعاً از عبارت شيخ در می­آيد که يک ارتکازی بين شيعه بوده، و اين ارتکاز از قرن دوم شروع شده يا از قرن اول از زمان اميرالمؤمنين اصحاب اميرالمؤمنين دقت فرموديد يک ارتکازی بين شيعه شروع شد که طبق اين ارتکاز شيعه به وثاقت نگاه می­­کرد يا به امامی بودنش يا به وثاقتش ولو امامی نباشد بحثی را که من الآن می­­خواهم بيشتر نظر دارم اين است، حالا من برای اين­که اولاً بعد هم اين مطلبی که ايشان گفته که شيخ چه فرموده برای اين مطلب من الآن به اصطلاح الآن وارد بحث نمی­شويم فقط اشاره عابره اين­که ايشان گفته در خبر آن افراد نه به خاطر به اصطلاح وثاقت باشد بلکه به خاطر آن دوتا شرطی است که مرحوم شيخ کرده اينها را من توضيح می­دهم متأسفانه ايشان هم نتوانستند از عبارت شيخ کاملاً در بياورند مطلب را عرض کنم که در اين چاپی که دست من هست چون اين چندتا چاپ دارد الآن اخيراً در کتاب عده شيخ اين چاپ صفحه 286 فصل فی ذکر الخبر الواحد، البته شيخ واضح است در مجموعه آثارش خيلی ادبی مثلاً قلم اديبانه ندارد نجاشی دارد شيخ ندارد و صحيحش هم خبر الواحد است نه الخبر الواحد ايشان به نحو صفت آورده به اضافه بايد باشد،

س: احتمال چاپ و مصحح هم هست

ج: احتمال دارد، بعد ايشان وارد اقوال شيعه می­شود و اقوال علما می­­شود علمای اهل سنت و من انشاءالله اگر فرصتی بود در بحث حجيت خبر به اصطلاح انشاءالله متعرضش می­شوم ديگر نمی­خوانم و الذی اذهب اليه ان خبر الواحد اين درسته خبر الواحد درست است به نحو اضافه درست است، لايوجب العلم و ان کان يجوز ان ترد العبادة بالعمل به عقلاً، اين در مقابل مثل ابن قبه سيدمرتضی عقيده­­اش همين بوده و قد ورد جواز العمل به فی الشرع سيدمرتضی اين­جا مخالف است که در شرع نيامده الا ان ذلک موقوف علی طريق مخصوص، البته ايشان خيال می­کنند با اين ترتيب مثلاً چون من اعتقاد خودم اين است برداشتم اين است شيخ وقتی به بغداد می­گويند قبلاً هم مثلاً شافعی بوده با مبانی اهل سنت آن­ها را من چه عرض کنم، نمی­دانم واضحی امر واضحی نداريم اصولاً شيخ سه صد و هشتاد و پنج بنا بر معروف به دنيا آمده و تولد ايشان است ولادت ايشان می­گويند تولد هم درست است خدا رحمت آقای سيدعبدالستار را اشکال می­­کرد می­گفت تولد فی الزمان، اين سنة تولد می­گفت غلط است ولادته وُلد، خدا رحمتش کند حالا ما يادی هم از ايشان بکنيم خيلی واقعاً حقوق دارد رضوان الله تعالی عليه و قد ورد جواز الا ان ذلک آن وقت اين ايشان بيست و سه ساله بوده به بغداد آمده ما از اين معلومات ايشان در ايران اطلاع نداريم آنچه که من تا حالا پيدا کردم دوتا از مشايخ هم که شناخته نشدند احتمالاً اين­ها در ايران با ايشان برخورد کرده در بقيه مشايخ بغداد انشاءالله اين­ها را بايد بحث­ها را بعدها به يک مناسبت­­های ديگر متعرض، آن وقت اين­که گفت موقوف علی، معذرت می­خواهم مرحوم شيخ در بغداد خب معروف بود مثل سيدمرتضی با جلالت قدرش حتی خود شيخ مفيد که اينها شيعه به خبر واحد عمل نمی­کنند به کتاب صحيح بخاری ديگران شيخ می­خواهد بگويد نه ما به خبر عمل می­کنيم به خبر شما عمل نمی­کنيم، اين اگر ايشان اين را با يک بيانی يعنی در حقيقت جنبه­های فقهی می­شود ديگر جنبه­ بحث حجيت خبر نمی­شود يعنی اگر بخواهيم تحليل دقيقش بکنيم مثل فرض کنيم اسماعيلی­ها اسماعيلی­ها فقط به کتاب دعائم الاسلام عمل می­کند هيچ کتابی هيچ روايتی ديگر خب هرچه ما به اين­ها بگوييم دعائم الاسلام بيش از نود درصدش الآن روايت ماست الآن يا آنی که الآن روايت ماست نزديک هشتاد درصد هفتاد و پنج، تا هشتاد اصلاً عين روايت ماست واضح است از ما يا کتاب حريز است يا کتاب حسن ابن محبوب است کتاب حسين ابن سعيد است کاملاً، بقيه روايات اصلاً نگاه نمی­کند همان خصوص اين­­ها را نمی­شود گفت اين­ها قائل به حجيت خبر اند شيخ می­خواهد در بغداد بگويد ما قائل به حجيت خبر هستيم ليکن دارای وصف معينی است ايشان عنايت نفرموده که اين اوصافی را که شما گفتيد اين خبر را بما هو خبر خارج کرد اگر خبری باشد که در طائفه ما باشد پس ديگر دنبال خبر نرويم دنبال خبر نرويد دنبال تلقی اصحاب، و لذا هم بعدها محقق فرمود کل خبر عمل به الاصحاب، ديگر دنبال خبر نبايد رفت مگر نظر شيخ اين باشد که ما عرض کرديم مرادش اين باشد که ما مع ذلک به خبر به عنوان دليل لفظی عمل می­کنيم و سيدمرتضی به عنوان دليل لفظی هم عمل نمی­کرده مگر مراد ايشان اين باشد اما چون آراء اهل سنت را آورده و می­خواهد در مقابل آن­ها در حقيقت مرحوم شيخ می­خواسته اين مشکل را يک جوری حل بکند هم بگويد ما به خبر عمل می­کنيم هم می­گويد به خبر شما عمل نمی­کنيم اين خيلی مشکل است بعدش هم باز مبتلا شد که به خبر عده­ای از اهل سنت عمل کرده تعليل هم آورد به اين­که چون اين­­ها ثقه هستند يک مشکل ديگر اين­جا شد، چون آن­ها پيش اهل سنت ثقه نيستند کذاب هم هستند نه اين­که ثقه نيست ثقه هم منحصر به اين­ها نيست و بزرگان شأن دارند يعنی افرادی که کاملاً جزو شخصيت­های بزرگ علمی زمان خودشان اند، خود فرض کنيم مثلاً مالک ابن انس من باب مثال اين­­ها شخصيت­های علمی زمان خودشان اند اين­ها را نمی­شود گفت به خبر اينها عمل نکنيم به خبر سکونی عمل بکنيم در حقيقت شيخ می­خواسته اين را توجيه بکند اما به نظر من خيلی موفق در توجيه نيست، بهترين راهش و اين را می­خواهد حالا آن بحث توجيه شيخ و کلام شيخ و خصوصيت کلام شيخ را بعد متعرض می­شويم مفصلاً انشاءالله ليکن الآن انصافاً می­خواهيم ببينيم که ايشان می­تواند ارتکاز درست کند يا نه؟

يک اين­­که علی طريق مخصوص و هو مايرويه من کان من الطائفة المحقه

س: اين عبارت ممکن است چون ايشان در عده از کتاب قاضی خيلی نقل کرده خود قاضی در مغنی تعبيرش دقيقاً همين شکل است مذهب­شان می­گويد: القوم علی التعبد به فی الخبر الذی لاتعلم صحته ان يعمل به اذا کان مختصاً بشرائط اين دقيقاً به مذهب معتزله می­گويد القوم که می­گويد

ج: معتزله معروف اين است که به خبر عمل نمی­کند اصلاً شواهد،

س: قاضی

ج: بلی قاضی نقل کرده،

س: عبارت­های شيخ هم خيلی گاهی تصريح می­کند

ج: بلی علی ای حال نکته عجيب اين است که مثلاً کتاب قاضی قاضی عبدالجبار مثلاً چهار صد و بيست است وفاتش نه هجده بيست

س: چهار صد و،

ج: آن وقت سيدمرتضی شافی را در نقض آن نوشته خيلی سريعه است ما به اين تندی مخالفين را رد نمی­کنيم، سيدمرتضی چهار صد و سی وشش است خب و از عجايب کار الآن کتاب مغنی هست آنچه که سيدمرتضی از مغنی نقل می­­کند با اين کتاب مطبوع هم فرق دارد يعنی نسخه خاص بلی آقا؟

س: چهار صد و پانزده

ج: من خيال می­کردم بيست، يعنی بيست و يک سال بعد از ايشان خيلی نزديک است و کاملاً يعنی خيلی عجيب است و قال و قال و قال عين عبارتش را می­آورد جلد بيست چون جلد آخر که در امامت است شافعی در آن، بلی آقا

س: بلی مجلد بيست است

ج: مجلد بيست است اما جلدش

س: چاپ شده

ج: بلی اما جور ديگر چاپ شده، مجلد بيست ايشان بحث امامت را دارد خيلی واقعاً انصافاً وقتی من نگاه می­کردم واقعاً آدم افسوس می­­خورد که اين علمای چقدر هم غيرت داشتند کتاب مثل قاضی عبدالجبار جزو نوابغ دنيای اسلام است نمی­دانم اصلاً

س:

10: 55

ج: قاضی ری است به نظرم

س: قاضی ری بوده اما ظاهراً

ج: بلی خيلی فوق العاده نوشتند چهار صد هزار صفحه به خط خودش نوشته نمی­دانم شايد شوخی باشد اصلاً برای ما تصورش ما بخواهيم چهار صد هزار صفحه کتاب جمع بکنيم مشکل است چهار صد هزار صفحه نوشتند به خط خودش نوشته و من فکر می­کنم ولو جبائی­ها دوتا خيلی معروف اند فکر می­کنم در معتزله از همه­شان اقوی همين قاضی است قاضی عبدالجبار اهل تهران هم هست قاضی عبدالجبار رازی انصافاً هم فوق العاده است بينی و بين الله مرد فوق العاده­­ای است و اين مقدار سعه تأليف واقعاً چيزی عجيبی است يعنی چهار صد هزار صفحه خيلی است يعنی انصافاً مثلاً الآن کتاب­های چهار صد صفحه­ای هزار جلد کتاب الآن که اصلاً سطور و اين­ها با آن زمان خيلی فرق می­­کند،

س:

6: 56

احتمال دارد

ج: چهار صد هزار صفحه را ايشان می­گويند به خط خودش نوشته اين آدم فوق العاده­ای است انصافاً به هر حال ايشان می­گويد ما يرويه من کان من الطائفة المحقه و يختص بروايته البته اين عبارت مشعر به وثاقت نيست اين عبارت مشعر به مذهب است فقط و يکون علی صفة يجوز معها قبول خبره من العدالة و غيرها اين رجال است، اين يکش رجال است يعنی مطلب اين است مرحوم شيخ می­خواهد بگويد اصحاب ما حالا يا مرادش از زمان اميرالمؤمنين از زمان امام صادق کسی که امامی بوده و عادل بوده حالا امامی می­شود در تراجم متعرضش شد مشکل ندارد اما عدالت را در رجال آوردند و حجيت خبر عدل را اصولاً در اصول آوردند يعنی تعبد برده روی آن اين­که مرحوم شيخ می­گويد اين نکته اين است که آيا واقعاً عدالت که ايشان البته ايشان دارد و غيرها که شايد مرادش وثاقت باشد يا عدالت يا غير عدالت اين را ما الآن تمام کلامی که ما الآن امشب می­خواستيم، بحث بکنيم نمی­دانيم حالا امشب می­رسيم يا نه؟ ديگر بی­حال می­­شوم اين بود که آيا واقعاً همچون چيزی هست يا نه؟ بعد ايشان می­گويد که من بلی مذاهب ديگر را نقل می­کنم و فساد آن­ها را واضح می­کنم ديگر چون محل بحث ما نيست الآن مطلب ايشان بعد الی ان قال تا می­آيد به اين­­جا سؤال و جواب فان قالوا قيل له بلی بحثهای که اين بحث­هايش يک مقدارش مال معتزله است اصلاً که اگر خبر واحد در شريعت جايز باشد در قرآن جايز است الی آخر اين اشکالات معتزله است بعد تمسک به آيه، ايشان تعجب اين است در حجيت ابتداءً تمسک به آيه نفر می­کند، بعد به آيه نبأ تصادفاً يادم می­آيد آقای خويي هم در اصول شان آيه نفر را قبول می­کنند دلالتش را آيه نبأ را قبول نمی­کنند اين­جا هم ديدم تعجب کردم اول به آيه نفر تمسک می­کند بعد به آيه نبأ با اين­­که انصافاً اگر بنا بشود آيه نبأ به نظر ما می­آيد که به هر حال يک اشعار مايي دارد به خلاف آيه نفر اين­جا در اين صفحه 309 می­گويد استدلوا علی وجوب العمل بخبر الواحد بقوله تعالی فلولا نفر بلی ايشان نقل می­کند بعد رد می­کند بعد از اين که رد کردند، بعد صفحه 314 و ايضاً استدلوا ايضاً بقوله تعالی يا ايها الذين آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ خيلی تعجب آور است که ايشان ابتداءً آيه نفر را نقل می­کند با اين­که انصافاً دلالت نمی­کند بلی مفصل ايشان اقوال را می­آورد و بررسی می­کند و ديگر حالا به همان روشی که بيشتر می­شود گفت روش کلامی است و بعدش هم مسائل به اصطلاح تاريخی و صحابه و اختلاف صحابه و اين مطالب را نقل می­­کند که به ما ربطی ندارد، بعد در صفحه 336 فاما ما اخترته من المذهب عمده­اش اين است،

س: چاپ جديد می­شود صفحه 126 چاپ دو جلدی جديد

ج: اين سه جلدی است،

س: بلی

ج: چرا دوتايش چاپ نشده من ندارم،

س: اين چاپ جديد است چاپ بوستان کتاب است لابد،

س: اين چاپ نه، من ديدم چاپ آقاي انصاريان است

س: همان بوستان کتاب چاپ کرده

س: بعد تجديد چاپ کردند بلی

ج: من چون ندارم يعنی فکر می­کنم بازار نيامده من فقط يکش را دارم دو سه­اش را ندارم

س: بلی فاما ما اخترته من المذهب فهو ان خبرالواحد اذا کان وارداً من طريق اصحابنا القائلين

40: 00: 1

و کان ذلک مروياً عن النبی صلی الله عليه و آله، ما کم داريم روايت عن رسول­الله، او عن واحد من الائمه عليهم السلام و کان ممن لايطعن في روايته و يکون سديداً فی نقله اين مرادش از سديد همان ضابط است ما يرويه عدل ضابط، لايطعن في روايته مال ظاهراً عدالت است و لم تکن هنا قرينة چون ايشان می­­خواهد بگويد خبر واحد بدون قرينه درست اين مطلب حالا شرحش بايد يکجا، بلی و الذی يدل علی ذلک من تمام اين بحث­ها را مقدمات را عرض کردم برای اين کلمه اجماع الفرقة المحقه حد اقل اين اجماع اين است که حاکی يک نوع ارتکاز باشد آيا ارتکازی هست که از قرن دوم اصحاب ما چون آن بحث سديد و عدالت اين می­­شود بحث­های رجالی و وثاقت بلی مجمعة علی العمل بهذه الاخبار آن وقت چه می­گويد التی رووها فی تصانيفهم و دونها فی اصولهم اين می­شود فهرستی،

س: برگشت شد

ج: خيلی عجيب است اين است که تمام حرف من اين است اگر بنا بود اماميت باشد يک نکته دارد عدالت و ضبط و اين­ها يک نکته دارد اگر بنا شد اصول و مصنفات باشد نکته­اش عوض می­شود فهرستی متأسفانه دقت نشده در عبارت شيخ و نمی­دانيم حالا شيخ قدس الله نفسه روی مبانی که ما الآن عرض کرديم التی رووها فی تصانيفهم و دونها فی اصولهم لايناکرون ذلک و لايدافعونه درست است اين مطلب ليکن اين ارتکاز را روی فهرستی می­برد

س: يا روی رجالی

ج: روی رجالی می­برد يعنی مثلاً در کوفه کتاب حريز معروف بوده به خاطر اين­که معروف است بهش عمل کردند يا چون حريز ثقه است از زراره ثقه نقل کرد روی وثاقت و سديد حالا کتاب حريز بالخصوص مرحوم نجاشی ندارد کان من الاصول ليکن مرحوم شيخ دارد عبارت شيخ را بياريد در فهرست

س: اين­­جا عبارت لايتناکرون چاپ شده

ج: اين­جا نوشته و لايتناکرون بلی من اشتباه خواندم لايتناکرون ذلک ديگر بی عينک که باشد يغتفر فی

2: 3: 1

عبارت مرحوم شيخ بياوريد در فهرست در حريز می­گويد کتبه کلها من الاصول نجاشی نمی­گويد من الاصول آن وقت غير از عبارت شيخ که اصحاب امام صادق يعنی چون حريز جزء اصحاب امام در اصول است در يک روايت صحيحه عماد دارد قلت، انی احفظ کتاب صلاة لحريز يعنی اين نشان می­دهد ارتکاز اين است دقت می­کنيد،

س: بلی کتاب مراده

ج: دقت می­کنيد و امام

س: شيخ طوسی حريز را آوردند

ج: بخوان عبارتش را

س: حريز ابن عبدالله

36: 3: 1

س: شماره دويست و چهل و نه، شماره را بگويم که ثقة کوفی سکن سجستان له کتب منها کتاب الصلاة کتاب الذکات کتاب الصيام کتاب النوادر تعد کلها فی الاصول

ج: خيلی تعبير زيبايي است اين عبارت را نجاشی ندارد، تعد کلها فی الاصول اصول تا مطرح شد يعنی فهرستی اصول مطرح شد فهرستی، سديد فی النقل عادل فلان يعنی رجالی، ما الآن مشکلی، عبارت نجاشی را هم می­خواهيد بياوری

س: بلی عبارت ايشان هم فقط عبارتش را می­خوانم

ج: آن وقت اضافه بر او می­بينيم که مثل حماد به امام صادق عرض می­کنم انی احفظ کتاب الصلاة لحريز کتاب حريز فی الصلاة،

س: ايشان در مورد چيز، شماره 375 در فهرست نجاشی له کتاب الصلاة کبير و آخر الطف منه و له کتاب النوادر فاما کبير فقرئناه که سندش را،

س: نمی­گويد کلها فی الاصول اصولاً اين انشاءالله تعالی چون بحثهای که می­رسيم نمی­دانم ديگر چند ماه ديگر طول می­کشد تا آنجا برسيم توضيح خواهيم داد که اصولاً مرحوم نجاشی نظر اصول ندارد خيلی به خلاف شيخ اين دوتا ديدگاه است و حالا زمينه­های اين ديدگاه­ها از کجاست انشاءالله در آن­­جا متعرض می­­شويم حتی ببينيد ان واحد منهم يا اگر استنافيه باشد اِن واحداً منهم اذا اتی بشئ لايعرفونه سئلوه من اين قلت هذا؟ فاذا احالهم علی کتاب معروف او اصل مشهور،

س: فهرست

ج: ديگر کاملاً بعد و کان راويه ثقة اين را باز اضافه کرده اين کان راويه ثقة به معنای رجالی است فقط من نمی­دانم الآن مراد ايشان از اين کلمه راوی يعنی چه؟ اصلاً من خودم فهميدم چون اصطلاحاً اصطلاحی که الآن ما می­­فهميم مثلاً کتاب مشهور يا اصل مشهور مثلاً کتاب حريز مراد از راوی يعنی خود حريز که مؤلف کتاب است خود حريز اگر ثقه است و در کتابش آمده اين را قبول می­کردند يک احتمال ديگر که در آن زمان بيشتر متعارف بود راوی کتاب نه خود مؤلف کتاب راوی که در آن زمان می­گفتند کسی که نقل کتاب کرده اصلاً در آن زمان اصطلاح راوی اين بود مثلاً ما الآن از روات حديث مثلاً کتاب حريز راوی معروف معروف ما حماد ابن عيسی است که خودش از و کان راويه ثقه يعنی اين جور می­گفتند کتاب حريز که اصل به قول شيخ نسخه حماد ابن عيسی در مقابل اگر بخواهيم بگوييم ياسين ضرير اهل بصره کور بوده ياسين ضرير ايشان هم از حريز دارد يک مقدار زيادی احاديث حريز در باب مثلاً حج توسط ياسين ضرير که از ياسين ضرير هم به نظر من يک نفر چون بعضی از نسخ اختلاف دارد آن­هم محمد ابن عيسی ابن عبيد يقطينی ايشان ازش نقل می­­کند خب اين­ها می­آمدند می­گفتند کتاب حريز به نسخه ياسين کتاب حريز به نسخه حماد شايد اگر آن زمان بود و کان راويه ثقة اين جور می­فهميديم که لذا عرض کرديم روايت کتاب يا راوی کتاب اين معادل بود با چاپ که الآن می­گويم چاپ نجف، چاپ بغداد چاپ لبنان، چاپ ايران اصطلاحش اين روايت مصادف يعنی مساوی کلمه چاپ بود که الآن متعارف است اگر مراد ايشان اين باشد که راوی کتاب را نگاه بکند باز هم هنوز بحث فهرستی می­شود اما اگر خود مؤلف کتاب را نگاه کند بحث رجالی می­شود شيخ در حقيقت يک جور جمع کرده بين هردو هم خواسته رجالی باشد هم فهرستی باشد، اين ما بايد روی اين الآن يک کمی کار بکنيم،

س: بين هردو شدنی هست

ج: ها! احسن و اصولاً ما دنبال ارتکاز هستيم آيا واقعاً با اين عبارت می­توانيم ارتکازی از قرن دوم درست بکنيم يا با شواهدی که الآن داريم اگر ارتکازی بوده مخصوصاً وقتی مايرويه الاماميه ارتکاز اگر بوده روی کتاب بوده نه روی وثاقت راوی يعنی بحث وثاقت را مطرح نمی­کردند آن­چه که مطرح می­کردند اين جزو شيعه است جزو اصحاب امام صادق است يا نه؟ ايشان نوشته همچو کتابی روی اين جهت بحث اگر اين جهت باشد می­شود فهرستی بالاخره يا از عبارت شيخ در می­آوريم رجالی بودن يا فهرستی يا عبارت مجمل است شواهد خارجی را بايد نگاه بکنيم که انشاءالله بعد متعرض می­­شوم لاينکر حديثه سکتوا و سلموا الامر فی ذلک و قبلوا قوله و هذه عادتهم و سجيتهم من عهد النبی صلی الله علیه و آله و من بعدهم من الائمه عليهم السلام و من زمن الصادق جعفر ابن محمد، من زمن النبی که الآن خيلی مشکل است از شيعه چيزی بتواند بگويد الذی انتشر العلم عنه و کثرت الرواية من جهته فلو لا ان العمل بهذه الاخبار کان اگر به عنوان هذه الاخبار به نحو اشاره بگيريم که فهرستی می­شود لما اجمعوا علی ذلک و لانکروه لان اجماعهم فيه معصوم لايجوز علیه الغلط و السهو همان قاعده لطف بعد دنبال اين بحث اين می­شود که بين شيعه ممنوع بوده اگر کسی عمل می­کرده ديگر مثلاً ترکش می­کردند اگر خبر واحد هم ممنوع بوده کسی عمل بکند بايد ترکش بکنند نبوده، بعد اشکال می­کند که شيعه اهل عمل به خبر واحد نيست حالا من چون نمی­خواهم وارد اين بحث بشوم چون اساساً هدفم آن نبود اين بحثها را می­گذاريم برای بعد بعد اشکال می­کند که مشايخ شما اين جور گفتند اين طور اين طور وارد بحث­های ايشان نمی­شويم.

آن نکاتی که الآن محل کلام ماست،

س:

18: 10: 1

س: چاپ جديد بلی چاپ بوستان کتاب آقای انصاری است،

ج: بعد يک سؤالی دارد من چون نمی­خواهم همه عبارت در صفحه 345 فان قيل کيف تعملون بهذه الاخبار و نحن نعمل ان رواتها اکثرهم کما رووها روی ايضاً اخبار الجبر و التشبيه که اين عبارت را سيدمرتضی در آن رساله­اش است

س: صفحه 130

ج: بلی آنجا قيل لهم ليس کل الثقات نقل حديث الجبر و التشبيه و غير ذلک مما ذکر فی السؤال و لو صحّ انه نقله لم يدل علی انه کان معتقداً لما تضمنه الخبر از اين راه وارد شده، می­­گويد اولاً ثقات اين ببينيد من تمام کلمه ثقات است معلوم می­شود ايشان دنبال ارتکاز ثقات است اين رجالی می­شود بعد هم اگر هم يک ثقه­ای يک حديث جبر را نقل کرده معلوم نيست معتقد بوده فقط شايد می­خواسته نقل بکند و نحن لم نعتمد علی مجرد نقلهم بل اعتمادنا علی العمل الصادر بعد اين اشکال سيدمرتضی که اکثر رواتها مجبره و مشبهه و مغلده غلاط واقفه و فتحيه و غير هولاء من فرق الشيعه و من شرط خبر واحد ان يکون راويه عدلاً عند من اوجب العمل بهذا اين عند من اوجب العمل به کلام اهل سنت است، من اوجب العمل و هذا مفقود فی هولاء و ان عولتم علی عملهم دون روايتهم فقد وجدناهم عملوا بما طريقه هولاء الذين ذکرناهم و علی ذلک لايدل علی جواز العمل باخبار الکفار و الفساق اگر شما می­خواهيد به اين­ها عمل بکنيد به اخبار کفار قيل لهم لسنا نقول بلی بعد وارد بحث اين می­شود که اگر غلات باشد فاما ما يرويه العلماء المعتقدون للحق بعدش هم مايرويه قوم من المقلده که می­خواهد بگويد نه تقليد اشکال ندارد بلی بعد وارد بحث­های عقايدی می­شود که الآن ربطی به ما ندارد.

بعد و اما الفرق الذی 349 اشاروا اليهم من الواقفه و الفتحيه و غير ذلک فعن ذلک جوابان احدهما ان مايروی هولاء يجوز العمل به اذا کانوا ثقات فی النقل اين دارد اين عبارت را و ان کانوا مخطئين فی الاعتقاد اذا علم من اعتقادهم تمسکهم بالدين و تحرجهم من الکذب يا کذِب و وضع الاحاديث و هذه کانت طريقة جماعة آثروا الائمه نکته اين است تمام آن بحثی را که ما گفتيم دنبال اين بوديم که ايشان می­خواهد بگويد اگر به واقفيه عمل شده به خاطر اين­که اين­ها معاصر ائمه بودند و دروغگو نبودند ولو بعدها، نحو عبدالله ابن بکير ايشان يک نکته­ای را معلوم می­شود کاملاً متنبه است توجه دارد چون بعضی از اين فتحی­ها بعدها فتحی شدند مثل ابن فضال پسر اصلاً اين با ائمه نبود ايشان احتمالاً در اوائل غيبت صغری فوت کرده باشد ايشان می­­گويد نه آن­های که معاصر ائمه نکته فنی اين­جاست مثل عبدالله ابن بکير اين معاصر ائمه بوده و روايات او را هم نقل کردند با اين­که ايشان فتحی است ليکن مشکلی که الآن مرحوم شيخ با او دارد اين است، اولاً حالا غير از شرح الحال عبدالله ابن بکير به قول مرحوم محقق هم گفت جزء اصحاب اجماع است نکته که در عبدالله ابن بکير است اين است که ايشان معاصر امام صادق بوده ايشان پسر برادر زراره است و نقل هم کرده ليکن آيا واقعاً اگر شيعه به روايات او عمل کرد در زمان امام صادق به همان نگاه هم بعد از فتحيتش چون فتحيتش بودنش بعد از امام صادق است اصلاً فتحيت مذهبی است که بعد از امام صادق درست شد ايشان بايد می­­نوشت که ايشان در زمان موسی ابن جعفر هم شيعه به عنوان اين­که ثقه است بهش عمل کرده اين نکته فنی را دقت کنيد کعبدالله ابن بکير و سماعة ابن مهران چون سماعه هم از امام نقل می­کند نکته در باب سماعه انشاءالله اين­ها را بعد توضيح می­دهيم اصولاً سماعه واقفی بودنش روشن نيست، بلی آقا سماعه واقفی نيست در ميان علما ما صدوق نسبت به واقفی به ايشان داده و شيخ طوسی اصلاً عبارت­های نجاشی را بياوريد عبارت نجاشی مشعر به اين است که ايشان واقفی نمی­داند سماعه را بلی سماعة ابن مهران بعدها زراره ازش نقل می­­کند آن واقعی است و به احتمال بسيار قوی که انشاءالله بعد بايد توضيح بدهم احتمالاً روايات سماعة يک رکن رکينی در فقه واقفيه شده اگر نکته اين باشد که واقفيه در فقه­شان به روايات سماعه عمل کردند يعنی فرض کنم زمان حضرت رضا زمان حضرت جواد چون واقفيه هم بعد از حضرت موسی ابن جعفر است آن وقت در حقيقت نکته می­شود نکته فهرستی نه نکته رجالی يعنی آنچه که کتاب سماعه بوده بعد از گذشت مثلاً پنجا سال بعد از گذشت بيست سال کتاب را نگاه کرند به کتاب عمل کردند اين می­شود نکته فهرستی نه آن نکته ثقه باشند و معاصر امام باشد عبارت مرحوم نجاشی را بخوانيد، بلی آقا بخوانيد، قال النجاشی رحمه الله،

س: بلی شماره 517 سماعة ابن مهران ابن عبدالرحمن الحضرمی

57: 16: 1

حضرمی يکنی اباناشره و قيل ابامحمد کان يتجر فی القز و يأخذ به الی حران و نزل الکوفه فی،

ج: قز يعنی ابريشم کارش ابريشم است

س: روی عن ابی عبدالله و ابی الحسن عليهما السلام و مات بالمدينه ثقة ثقه و له بالکوفه مسجد بالحضرموت و هو مسجد زرارة ابن محمدالحضرمی بعده و ذکر احمد ابن حسين رحمه الله کانه وجد فی بعض کتب انه مات سنة خمس و اربعين،

ج: ببينيد اصلاً واقفيه بعد از 183 است می­گويد اين اصلاً 145 فوت کرده از احمد ابن حسين ابن غضائری نقل می­کند که اصلاً در حيات امام صادق فوت کرده بعد نجاشی را دقت کنيد نجاشی می­گويد اين از احمد ابن حسين نقل می­کند بعد بگوييد

س: بلی فی حيات ابی عبدالله عليه السلام و ذلک ان اباعبدالله عليه السلام قال له ان وجعت

ج: ان وجعتَ الی المدينه الی الکوفه،

س: ان وجعت لم ترجع اليها فقام عنده فماتت فی تلک السنة و کان عمره نحو من ستين سنه و ليس عدم کيف هذه الحکايه

ج: اين تعليق نجاشی است می­گويد ولو ابن غضائری اين را گفته ليکن من نمی­دانم ببينيد دقت کنيد، بلی بفرماييد

س: لان سماعه روی عن ابی الحسن عليه السلام و هذه الحکاية يتضمنوا انه ماتت فی حيات ابی عبدالله

ج: خب ايشان بايد می­گفت کان واقفياً اگر واقفی بود اصلاً بعد از ابوالحسن نه روی عن ابی الحسن بعد از امام کاظم اين اگر واقفی بودنش قطعی بود و روشن بود نبايد مرحوم نجاشی اين جور بگويد که روی عن ابی الحسن بايد بگويد و سماعة ابن مهران واقفی و هو ادرک الرضا عليه السلام نه اين­که مات فی ايام ابی الحسن،

س: اشکالی که مگر نمی­شود در زمان امام صادق از امام کاظم نقل کند

ج: نه خلاف ظاهر است، می­گويد

س: نه نه واقفی بودن است اشکال نجاشی را عرض می­کنم

ج: بلی خلاف ظاهر است ظاهرش که ابی الحسن مادام حضرت صادق باشد از ابی الحسن بعيد است علی ای حال اشکال جناب الآن داريم روايت سماعه عن ابی الحسن هم داريم راسته اين مطلب ايشان يؤيده

س: با مکرراتش در کتب اربعه مثل فقط تهذيب و کافی و فقيه را حساب کنم،

ج: آقای خويي هم دارد سماعه، سماعة ابن مهران

س: بلی در کافی و تهذيب و فقيه فقط از امام صادق دارد

ج: نه ابی الحسن هم دارد آقای خويي هم نقل می­کند دارد عن ابی الحسن دارد نه اين خب خيلی واضح بود ايشان می­گويد ايشان کان واقفياً و واقفيه بعد از وفات امام کاظم است اصلاً، اصلاً معنا ندارد که يعنی تفاوت بين اين دوتا سی و هشت سال است بين صد چهل و پنج تا صد و هشت و سه شهادت امام کاظم صد و هشتاد و سه است، سی و هشت سال تفاوتش است يعنی آنی که احمد ابن الحسين نقل کرده اصلاً به شهادت امام کاظم هم نرسيده و ايشان هم واقفی بودنش روشن نيست حق هم به نظر ما با ايشان است بلی بعدها کتابش يا آثار ايشان واقفيه بهش نقل کردند شيعه هم ديدند بد نيست عمل کردند ليکن اين نکته می­شود فهرستی نمی­شود رجالی

س: در کافی يک دو سه چهار، پنچ، پنج­تا از ابی الحسن دارد

ج: عرض کردم دارد ديگر حافظه من بد نيست نه خيلی خراب نشده هنوز عرض کردم عن ابی الحسن دارد کلام نجاشی مؤيد است يعنی قابل قبول است

س: شايد امام موسی ابن جعفر

50: 20: 1

ج: بلی

س: بازهم دارد

ج: بلی دارد نه دارد

س: بيشتر دارد

ج: نه دارد عرض کردم آن اشتباه نوشته بود ايشان دارد از ابی الحسن من خودم عرض کردم قبول دارم از ابی الحسن امام نجاشی بايد می­گفت هو واقفی پس ايشان توفی بعد از اين تاريخی که احمد ابن الحسين گفته به سی و هشت سال بود صحبت يک روز دو روز هم نيست يعنی معلوم می­شود خود احمد ابن الحسين هم گير داشته و شايد هم احمد ابن الحسين مطلب را نقل کرده از بعض کتب لدلاله بر اين­که ايشان واقفی نيست .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين